



ابن ابی الحدید معتقد است مباحث خداشناسی مختص امام علی(ع) است / صحابه بحثی در مورد خداشناسی ندارند

توحید و عدل و مباحث دقیق و باریک مربوط به خداشناسی به جز از گفته های امام علی(ع) از دیگری شنیده نشده و سخن بزرگان صحابه هیچ کدام از این مباحث را در بر ندارد.

خبرگزاری مهر - توحید و عدل و مباحث دقیق و باریک مربوط به خداشناسی به جز از گفته های امام علی(ع) از دیگری شنیده نشده و سخن بزرگان صحابه هیچ کدام از این مباحث را در بر ندارد. آنها حتی تصور این مباحث را نمی نمودند و اگر آنرا تصور کرده بودند ذکر می شد و به ما می رسید و به نظر من این یکی از بزرگترین فضائل امام علی(ع) است.

امام علی(ع) در خطبه هشتاد و پنجم نهج البلاغه می فرماید: «وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. الْأَوَّلُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ، مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ، وَ لَا تَنَالُهُ التَّجَزُّؤُ وَ التَّبَعِيضُ، وَ لَا تُحِيطُ بِهِ

تعیین و تحدید الإِبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ: گواهی می دهم که جز (الله) خدای بی شریک، معبودی نیست، همان مبدا نخستینی که پیش از او چیزی نبوده و آخری که انتها ندارد، صفاتش در وهم نیاید و عقلها چگونگی کنه ذاتش را درک نکنند، تجزیه و تبعیض در او راه ندارد و چشمها و قلبها توانائی احاطه به او را پیدا نمی کنند.

متن زیر نیز قسمتی از خطبه بالاست: ای بندگان خدا از آنچه عبرت آور و منفعت بخش است پند گیرید و از آیات روشن در عبرت فرو روید و از انذارهای رسا و بلیغ خوف و وحشت نمائید و از یادآوری و مواظب بهره مند گردید آن چنان که گویا چنگال مرگ در پیکر شما فرو رفته و علاقه و آرزوها از شما رخت بر بسته و شدائد و سختیهای مرگ و آغاز حرکت به سوی رستخیز به شما هجوم آورده. آن روز که همراه هر کس گواه و سوق دهنده ای است سوق دهنده ای که تا صحنه قیامت او را می راند و شاهدهی که به اعمال او گواهی می دهد. قسمت دیگر این خطبه درباره بهشت است درجاتی است یکی از دیگری برتر و سر منزلهایی است متفاوت، نعمتهایش پایان ندارد، ساکنانش از آن بیرون نخواهند شد، آنها که همیشه در آنند هرگز پیر نشوند و آنان که در آن مسکن گزیده اند گرفتار شدائد نخواهند شد.

ابن ابی الحدید می نویسد: توحید و عدل و مباحث دقیق و باریک مربوط به خداشناسی به جز از گفته های امام علی(ع) از دیگری شنیده نشده و سخن بزرگان صحابه هیچ کدام از این مباحث را در بر ندارد. آنها حتی تصور این مباحث را نمی نمودند و اگر آنرا تصور کرده بودند ذکر می شد و به ما می رسید و به نظر من این یکی از بزرگترین فضائل امام علی(ع) است.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه خداوندی که به همه چیز عالم است و عادلترین افراد است و بر همه چیز قدرت دارد، چه نیازی دارد که فرشته ای را به عنوان شاهد و دیگری را برای سوق دادن افراد به محشر و سومی را برای یادداشت اعمال تعیین نماید. در پاسخ باید گفت: درست است خداوند چنین است ولی دستگاه او نیز دارای مراقبان و کارگردانانی است. تعیین چنین افرادی در روحیه بندگان از نظر عمل آثار مهمی دارد زیرا به آنها می گوید که از هر سو تحت مراقبت شدید قرار دارند.

کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد صفات خداوند متعال فراوان است و می توان آنها را به چند دسته تقسیم کرد: کلماتی از حضرت امیر(ع) را می بینیم که صفات را از خدا سلب می کنند. این مجموعه را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: دلالت دارد که خداوند متعال اصلا صفت ندارد، در مقابل دو دسته دیگر که صفات را بکلی نفی نمی کنند.

دسته دوم: دلالت دارد که خداوند صفاتی ندارد که دال بر محدودیت و نقص باشد.

دسته سوم: صفات خاصی را برمی شمرد و آن ها را از ساحت خدا نفی می کند.

این سه دسته روایات کاملا با یکدیگر هم خوانی دارند و می توان روایات دسته اول را حمل بر دسته دوم کرد. در میان روایات دسته اول، کلماتی یافت می شود که گرچه صفت را به طور مطلق از خداوند متعال نفی می کند، اما تحلیلی ارائه می دهد و به گونه ای استدلال می کند که مستلزم نفی صفات محدود و متناهی برای خداست. دسته سوم هم صفاتی را از خدا نفی می کند که وجود آن ها در خدا مستلزم نقص و حد در اوست. بنابراین، این دسته روایات، مصداق های صفات محدود را ارائه می دهد که از ساحت قدس ربوبی دور است.

روایات دسته اول

این روایات به دو دسته تقسیم می شود:

عده ای به طور مطلق صفات را از خدا نفی می کنند:

«المتنعة من الصفات ذاته»: ذات خداوند از صفات امتناع می ورزد.

«لا كالاشياء فتقع عليه الصفات» مانند اشیا نیست تا بر او صفات واقع شود.

«و لا وصف يحيط به» و نه وصفی که او را احاطه کند.

عده دیگر از این دسته گرچه صفت را به طور کلی نفی می کند، ولی در مقام تدلیل، صفات محدود و نارسایی ناشی از این عقیده را بیان می دارد: «لم تحط به الصفات فيكون بادر اكها اياه بالحدود متناهي» صفات او را احاطه نکرد تا بارسیدن صفات به او، با حدود متناهی باشد. همچنین می فرماید: «سبحانه و تعالی عن الصفات فمن زعم ان اله الخلق محدود فقد جهل الخالق المعبود» او از صفات منزّه و متعالی است. پس کسی که گمان برد اله مخلوقات محدود است آفریننده معبود را نشناخته است.

در جای دیگر می فرماید: «كمال الاخلاص له نفى الصفات عنه فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه

فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار اليه و من اشار اليه فقد حده و من حده فقد عده كمال اخلاص برای خدا نفی صفات از اوست. پس هر که خدای سبحان را وصف کند، او را همراه [چیزی] قرار داده است و هر کس او را همراه قرار دهد، او را دوتایی کرده است و هر که او را دوتایی کند، او را تجزیه کرده است و هر که او را تجزیه کند، نسبت به او جاهل شده است و هر که سبت به او جاهل باشد، به او اشاره می کند و هر که به او اشاره کند، او را محدود کرده است و هر که او را محدود کند، او را شمرده است.

روایات دسته دوم

این دسته از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام صفاتی را که دال بر محدودیت و نقص است از خدا نفی می کند: «الذی سئلت الانبیاء فلم تصفه بحد و لا بنقص» خدایی که انبیا را مورد پرسش قرار دادند، او را به حد و نقص توصیف نکردند. «فلیست له صفة تنال و لحد تضرب فیه الامثال برای او صفتی نیست که دست یافتنی باشد و نه حدی که در آن مثل زنند. «لم یطلع العقول علی تحدید صفته» عقول را بر مرزبندی صفتش آگاه نکرد.

روایات دسته سوم

این دسته از کلمات حضرت امیر (ع) صفات خاصی را که دال بر نقص است از خداوند متعال نفی می کند. از این رو، این دسته ارائه دهنده مصادیق دسته دوم است: «لایوصف بشیء من الاجزاء و لا بالجوارح و الاعضاء و لا بعرض من الاعراض و لا بالغیریه و الابعاض، لا یقال کان بعد ان لم یکن فتجرى علیه الصفات المحدثات» نه به هیچ جزئی توصیف می شود و نه به جوارح و اعضا و نه به عرضی از اعضا و نه به غیریت و ابعاض. گفته نمی شود خدا بود پس از آن که نبود تا بر اوصاف حادث شده ها جاری شود. «الذی لیس له وقت معدود و لا اجل ممدود و لانعت محدود» خدایی که برای او وقت شمرده شده نیست و نه زمان کشیده شده و نه صفت محدود. «لایوصف باین و لایم به "جا" و "چه چیزی" توصیف نمی شود. «ان الله لایوصف بالعجز» خدا به عجز توصیف نمی شود.

از نظر فنی، این سه دسته از حیث مفاد هیچ تعارضی با هم ندارند؛ زیرا دسته سوم صفات خاصی را که دال بر محدودیت و نقص باشد نفی می کند، دسته دوم همین مفاد را به طور مطلق نفی می نماید و دسته اول هرگونه صفتی را از خدا منتفی می داند. از این رو، دو دسته دیگر نمی توانند دسته اول را محدود کنند، چون هر سه دسته نافی صفاتند و همان گونه که در عام و خاص مثبتین، خاص عام را تخصیص نمی زند، همچنین اگر هر دو منفی هم باشند خاص مخصص عام واقع نمی شود. البته این قاعده که خاص، عام را در مثبتین یا منفیین تخصیص نمی زند در صورتی است که قرینه ای دال بر تخصیص وجود نداشته باشد.